

برای اینکه نقایص جلسه قبل را که قطعی و وصلی های زیادی داشتیم بتوانیم رفع کنیم، دوباره مبحث را با توضیح و تفصیل بیشتر باز می کنیم. بحث عوالم را سوای مطالب عرفانی اش مفصل تر باز کنیم. بعلت حساسیت مطلب و سنگین بودن آن اصلا قصد ندارم به تقسیم بندی های عارفانه بپردازم. منتها نظرات مفسرین را روی عوالم ان شالله خواهیم گفت و بحث گفتمان که هفته قبل اشاره کردیم.

حرف از بافت زدیم و گفتمان. گفتیم که اگر بخواهیم مطابقت بدهیم، بافت یک چیزی شبیه سیاق در المیزان هست منتها بافت واژه ای عام تر و مفهوم گسترده تری دارد ولی اگر بخواهیم نظیر به نظیر کنیم، شاید معادل با سیاق المیزان هست. گفتمان معادل با فضای نزول، پس زمینه و فرهنگ است. باز هم عرض بکنم که گفتمان شاید دایره بزرگ تری نسبت به فضای نزول و فرهنگ زمان نزول و همچنین تاریخ است. یک دو تا مثال زدیم گفتیم بافت محورهای هستند که تولید کلام می کنند یا محور مشترکی که چند جمله را کنار هم نگه می دارد. که ما همین تعریف را هم در سیاق داشتیم؛ گفتیم حتی شرایط حالیه و مقالیه یعنی ان عناصری که هم در حرف زدن ما و هم در اشارات ما تاثیر دارد را بافت می گوئیم. مثلا چند جمله را که شبیه هم هستند و دارند یک موضوع را بیان می کنند در المیزان سیاق می گوئیم و در علوم قرآنی که مجموعه بزرگتری هست بافت کلام می گوئیم. گفتمان را گفتیم شبیه فضای نزول و فرهنگ است؛ مثال هایی که زدیم یکی اش اینکه رای دادن امروزی و انگشتر در آوردن و دست کردن ابوموسی در ماجرای حکمیت بعد از جنگ صفین است. به این فاصله گفتمانی می گوئیم. یعنی آن چیزی که آنها از این مفهوم می گیرند، مخاطبین ابوموسی که رفته روی منبر و این کار را انجام داده است، معادلش رای دادن امروز است که یکی را خلع می کنیم و یکی را نصب می کنیم. این گفتمان می شود. مباحث تاریخی قضیه صفین خیلی جالب است؛ من یکسری مطالعات تاریخی دارم اگر بخواهیم راجع به ابوموسی حرف بزنیم که اصلا چه شد که این فرد به اینجا رسید. ابوموسی جز قرآ هست؛ ما دو تا گروه در جامعه صدر اسلام داریم؛ یکی گروه قرا و یکی گروه مفسران. آنهایی که مفسر هستند یک طیف هستند و آنهایی که صرفا قرائت را انتخاب می کنند و تعصب خاصی روی لفظ و خود آیه دارند طیف مقابل اینها هستند. امثال عبدالله ابن عباس که سر دسته مفسران هست و ایشان بنا به قولی تفسیر را از خود پیامبر و حضرت علی دریافت کرده است، طیفی هستند که اندیشه های باز دارند و به اصطلاح امروز روشنفکران مثبت جامعه هستند و طیف مقابل که بسیار متعصب و خشک مغز هستند و اندیشه شان خیلی بسته هست و پر از محدودیت است، امثال ابوموسی هستند. ما به گروه قاریان اصحاب عمر می گوئیم و به گروه مفسرین هم اصحاب تفسیر می گوئیم. منظور از اصحاب عمر پیروان عبدالله ابن عمر ابن خطاب خلیفه دوم هستند؛ اینها به شدت ظاهرگرا هستند و به شدت به حجیت ظواهر اعتقاد دارند و معتقدند که به غیر از لفظ ما به چیز دیگری نیاز نداریم. اینها ریشه های تاریخی دارد. همین قاریان تمام اتفاقات سیاسی از زمان سقیفه تا حتی زمان امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم السلام را رقم زدند. یکیش همین ماجرای صفین هست، هر دو گروه تفسیر و گروه قرائت در صفین در لشکر امام علی و همچنین در لشکر معاویه هستند؛ ولی معمولا تعداد خشک مغزها و کسانی که جمود فکری دارند و بسیار متعصب هستند بیشتر از تعداد کسانی هستند که فکرشان و اندیشه شان روشن است و سمت و سوی منطقی دارد. عمروعاص هم دقیقا با تکیه بر همین مطلب آمد، یعنی هم با تکیه بر جمود فکری گروهی که قاری هستند و در لشکر معاویه هستند و هم گروه قاری در لشکر امام علی (ع) آمد و قرآن را بر سر نیزه کرد و می دانست که گروهی هستند در گروه مقابل یعنی لشکر امام علی که انقدر ظاهرگرا هستند و جمود فکری دارند به محض اینکه قرآن را سر نیزه ببینند، به حضرت علی فشار می آورند و جنگ را همانجا نصفه نیمه بدون هیچ نتیجه هدف داری رها می کنند. و حتی همین هایی که حضرت علی را تحت فشار قرار دادند که جنگ را بخاطر اینکه گروه مقابل دارد قرآن را سر نیزه می کند، تموم بکند و جنگ برده را اینها باختند. در ماجرای حکمیت که پیشنهاد حضرت علی (ع) عبدالله ابن عباس یعنی یک گروه تفسیری بود، اما این گروهی که دچار جمود فکری بودند به شدت اصرار داشتند که ابوموسی باشد.

ابوموسی اشعری دقیقا جز گروه اصحاب عمر هست، یعنی گروه قاری ها و ابوموسی اینجا یک توطئه و نقشه ای را با خود عمروعاص پیش می برد و حتی منظور نظر گروه قاریان را برآورده نمی کند. قرار بود ابوموسی بر اساس خواسته آنها عبدالله ابن عمر را به عنوان خلیفه بگذارد ولی عمروعاص خیلی به ابوموسی وعده داد و در واقع فریبش داد. ابوموسی حضرت علی را خلع کرد و به جای اینکه عبدالله ابن عمر را نصب بکند، معاویه را نصب کرد. گفتیم یک گفتمان است، فضای تاریخی اش را هم برایتان ترسیم کردم که ببینید فقط بخاطر دو نوع تلقی از قرآن چه اتفاق هایی افتاده است. یک نوع تلقی اینکه قرآن آیاتش قابل تبیین و تفسیر هستند منتها ما حتما

باید یک الگوی معصوم داشته باشیم، تلقی دوم از قرآن این است که همین لفظی که آمده برای ما کافی است. همین جا هم باعث می شود وقتی که بعد از شهادت حضرت پیغمبر، حضرت علی آن سه روز را در خانه می نشیند و قرآن را تدوین و تنظیم می کنند و به محل تجمع ابوبکر و عمر و اصحابشان می آورند اینجا می گویند که کتاب خدا برای ما کافی است؛ حسبنا کتاب الله. دقیقا این شعار گروه قاریان هست. یعنی گروه قاریان نقش های سیاسی دارند، خیلی پررنگ است و جالب تر این هست که در صلح امام حسن (ع) هم همین گروه موثر هستند و سرنوشت ساز هستند. در شهادت حضرت علی و شهادت امام حسن و در شهادت امام حسین همین گروه موثر هستند، کسانی که دچار جمود فکری هستند. و خیلی از قاتلین امام حسین علیه السلام دقیقا وابسته به همین گروه هستند. این یک تاریخ بود که خواستم ریشه های تاریخی این قضیه را هم برایتان باز بکنم. به شرایط فرهنگی که حاکم بر آن فضا هست و برای ما یکسری مفاهیم را می سازد گفتمان می گوئیم.

یک مثال هم در مورد کتیبه ها و تصویرها و تمثال هایی زدیم که در کلیساها بخصوص در کلیساهای کاتولیک هست، تصاویری که از عیسی مسیح (ع) است، تصاویری هست که اگر با گفتمان اسلامی به آن نگاه بکنیم بسیار زننده است و باعث اذیت فکری ما می شود اما اگر از فرهنگ خود آنها نگاه بکنیم اتفاقا فرهنگی در تمثال نگاری و تصویرنگاری، اینکه اگر شخصی که خیلی برایشان مقدس هست را بدون لباس ترسیم کنند نشان از خلوص و بی ریایی آن فرد است. نشان از قداست اوست. ولی افرادی را با لباس و پوشیده می کشند که اینها نماد تزویر و ریا هستند. در فرهنگ آنها به این شکل است. به این گفتمان مسیحیت، گفتمان اسلام می گوئیم. شاید اگر یک نویسنده مسیحی یک مستشرق یا یک محقق در فضای اسلام و جامعه مسلمان ها بیاید خیلی چیزها برایش عجیب باشد. یعنی با گفتمان خودشان نمی سازد. حتی این نقاشی ها را یا این تصویر نگاری ها از حضرت یوسف و زلیخا را داریم. شاید برایتان جالب باشد، حضرت یوسف را کاملا بدون لباس کشیدند و زلیخا را پوشیده ی پوشیده کشیدند. در حالیکه آنچه در ذهن ماست کاملا برعکس است. خب یک آموزه هایی آنها در تورات و انجیل دارند که این قضیه با آن ارتباط مستقیم پیدا می کند. یا مثلا در آموزه های تورات، حضرت آدم و حوا هیچ گونه لباسی بر تن ندارند بعد که از آن میوه ممنوعه می خورند که ما در اسلام می گوئیم میوه ممنوعه اصلا معلوم نیست که چه هست یا در قرآن اصلا اشاره نکرده که آن میوه چه هست شاید گندم باشد و فقط صرف ممنوعیت در اینجا محل بحث است اما در تورات می گویند دانش و معرفت بوده است، درختی که علم به انسان اضافه میکرده است و بعد از اینکه از آن علم و از آن میوه در واقع خوردند و تناول کردند، لباس برایشان خلق شده است. پس هر کدام از اینها معانی خاصی دارند، فرهنگ خاصی دارند و ما به آن گفتمان می گوئیم. همین بحث را اگر روی آیات قرآن هم پیاده بکنیم باز قابل تسری هست یعنی مثلا گفتمان سور مکی را با گفتمان سور مدنی قیاس بکنید، یا اصلا کلا گفتمان فضای سخن عرب را با عجم قیاس بکنیم. یا ضرب المثل هایی که در آیات قرآن استفاده شده است با ضرب المثل های زبان دیگر مقایسه بکنیم.

فکر میکنم توانستم بحث گفتمان را باز بکنم، اگر سوالی نیست سراغ مبحث بعدی برویم.

تفسیر سوره مبارکه فصلت؛

تفسیر سوره فصلت را باز کنیم و جلو برویم. و بعد بحث های عوالم را داشته باشیم. گفتیم که سوره غافر غرض اش بحث پرداختن به جدال هست. خیلی جدال پررنگ بود و آیات کلیدی اش را هم گفتیم. اما سوره ی فصلت که یکی دیگر از حوامیم هست سوره ای هست که اگر بخواهیم غرض اصلی سوره فصلت را از نگاه المیزان نگاه بکنیم، بحث اعراض کفار از قرآن است. یعنی غرض سوره فصلت اعراض کفار از قرآن است. هم می توانیم بگوئیم کفار زمان نزول در وهله اول مخاطب لایه اول هستند و هم تا الان این را تعمیم بدهیم. یعنی هر کسی که در مقابل قرآن اعراض دارد در واقع منظور نظر سوره فصلت است. عرض کردیم که اگر بخواهیم آیاتی را پیدا بکنیم که بخواهیم غرض یابی بکنیم باید چندین بار سوره را بخوانیم و چندین مرتبه با سوره ارتباط برقرار بکنیم تا آیاتی را که یک مفهوم در آن بیشتر تکرار شده را در بیاوریم. یک جا میشود که به ما واژه کلیدی می دهد یک جا مفهوم کلیدی می دهد. در این سوره اتفاقا مفهوم داده است. در سوره غافر واژه جدال خیلی زیاد است. انقدر هست که ما بخواهیم به عنوان واژه کلیدی یا مفردات به آن نگاه بکنیم. در این سوره مفهوم اعراض به عناوین مختلف هست.

وقتی که قرار هست کسی از قرآن که کتاب یک رسول است اعراض بکند، پس حتما باید وقتی کتاب را انکار میکند رسول را انکار بکند، رسول که انکار بشود می شود نبوت؛ یک اصل از اصول را انکار کرده است. نبوت که انکار میشود توحید انکار میشود، توحید که انکار میشود معاد انکار می شود. پس اعراض لازمه اش انکار سه اصل اساسی اصول دین است. من خواهش میکنم یا متن المیزان به صورت کتاب جلوی رویتان باشد یا سایت و

به هر عنوانی که می‌توانید به متن دسترسی داشته باشید تا با هم جلو برویم. جلسات قبل عرض کردیم قسمت بیان قبل از شروع هر سیاق بسیار مهم است. نکات کلیدی را به ما می‌گوید تا یک آشنایی کلی با سوره داشته باشیم. الان این بیان سوره فصلت خیلی نکات جالبی دارد که اولاً روی اعراض تاکید می‌کند. ما بیاییم آیات اعراض را هم با توجه به نظرات علامه در بیاوریم. در سیاق اول که آیات 1 تا 12 هست یک آیه در آن با توجه به بحث اعراض دارد پر رنگ جلوه می‌کند. آیات 6 و 4.

فرازهای سوره : فراز اول آیه 4 و 5 و 6 هستند. در خود سیاق اول ما بحث اعراض را به شکل مفهومی و حتی کلمه ای داریم؛ یکی فَأَعْرَضَ هست و یکی مشرکین هست که الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ انکار معادشان هست.

این قسمت اول اعراض بود. گفتیم در سور مکی سیاق اول برای ما کل سوره را جلومان قرار میدهد. یعنی معمولاً 99 درصد عمده مطالب خطابه این سوره در آن سیاق اول جمع میشود. فراز دوم : آیه بعد 26 است : وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ ﴿٢٦﴾ که این فراز بعدی اعراض هست. دوباره جلو برویم. در کل سوره پراپتان شمایی از بحث اعراض ترسیم می‌کنم. فراز سوم : آیه 40: إِنَّ الَّذِينَ يُلْجِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْفَىٰ فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤٠﴾ این هم از بحث اعراض منتها در قالب الحاد. گفتیم به شکل مفهومی. فراز چهارم: و آیه آخرش در آیات آخر است: وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَتَأَيَّبَ جَانِبَهُ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَدُوَّ دُعَاءً عَرِيضٍ ﴿٥١﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مِنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾

چرا می‌گوییم بحث اعراض پر رنگ است چون اعراض و مفهومی به عناوین مختلف در سوره تکرار شده است. این بحث مهم بیان در المیزان است. این چهار تا فراز را در نظر بگیرید. عزیرانی که با تدبیر آشنا هستند گزاره نویسی بلد هستند یعنی جملات کلیدی، جملات تعقلی می‌نویسند. وقتی ما می‌گوییم گزاره تعقلی بنویسید یعنی اگر هزار سال قبل هم آن گزاره خوانده شود قابل عمل هست، الان هم همینطور. ببینید همین بحث گفتمان را که امروز گفتیم، گزاره منطقی فرقی نمیکند و در کدام گفتمان باشد، در کدام فرهنگ باشد. یعنی بیایم حرفی بزنم پیامی از آیه در بیاورم که برای تمامی مکان‌ها و زمان‌ها قابل تسری باشد، یعنی در گفتمان مسیحیت، در گفتمان اسلام و در گفتمان شرک حتی، این جملات قابل تسری باشد. به این گزاره‌های تعقلی می‌گوییم یعنی هیچگونه محدودیتی برای گزاره نیست. مثلاً بگوییم ان الله سمیع علیم هم در گفتمان مسیحیت قابل قبول است هم گفتمان شرک و هم گفتمان اسلام.

پس با توجه به فراز اول آیات 4 تا 6 ، که بحث اعراض است؛ قلب هایشان یک نوع اعراض دارد، گوش هایشان سنگینی دارد بیاییم با فراز دوم آیه 26 : وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ شما این دو را با هم تلفیق کنید یک پیام کلی از درونش در بیاورید.

سؤال : آیه 13 هم اعراض دارد؟ بله دارد، منتها اعراضش کلی نیست. مال مشرکین است می‌گوید اگر آنها حرف گوش نکردند یادآوری کن مثل اصحاب ثمود و اینها. مفهوم را کلی در نظر نگرفته است برای همین علامه این را در نظر نگرفته است.

احسنت راجع به سمع است. ما دو نوع سمع داریم، سمع عضوی و سمع قلبی. یادمان هست در بحث‌های لایه‌های فطرت گفتیم که سمع و بصر مال کدام لایه فطرت است؟ احسنت فواد. کسی که فوادش پر از هوا است. سمع و بصرش هم کار نمی‌کند. دقیقاً اینجا هم همین است یعنی کسانی که فوادشان پر از هوا هست. سمع‌شان غیر فعال است. آیه 26 هم دارد راجع به سمع حرف می‌زند آیه 4 تا 6 هم همینطور. حال اگر بخواهم یک گزاره کلی بنویسم که برای همه آدمها و همه زمان‌ها قابل تسری باشد چه بگویم. بگویم کسی که سمع اش فعال نیست هیچ‌گونه حرف حقی به گوشش نمی‌رود که نمی‌رود که یعنی تمام وجودش پر از حجاب است. خب این یک نوع گزاره است؛ الان وارد سیاق بشوم. سیاق 1 تا 12 را باهم بررسی کنیم. در همین سیاق می‌خواهیم گزاره نویسی انجام بدهیم. یعنی پیام‌های کلی بدون هیچ محدودیتی که به آنها گزاره‌های تعقلی می‌گوییم. ما گزاره‌های تدبیری داریم، یک سری گزاره‌های تفکری داریم، اما آنها مراحل تدبیری است کاری با آنها نداریم شاید خیلی از عزیزان اصلاً با اینها آشنا نباشند. همین توضیح را از من قبول بکنید که گزاره‌های تعقلی، گزاره‌های کلی هستند مثل دو تا چهارتا برای همه می‌شود این نسخه را پیچید.

برویم سراغ آیات 1 تا 12 سوره فصلت :

حم (۱) تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲) خب ما در مورد حم نمی توانیم حرف بزنیم؛ تنزیل خبر هست برای یک مبتدای محذوف. مثل اینکه بگوییم کتاب تنزیل من الرحمن الرحیم. پس آن می شود خبر برای مبتدای محذوف. خودش ظاهراً مصدر است اما معنا به معنای اسم مفعول است. تنزیل باب تفعیل است، عزیزانی که با مباحث صرفی آشنا هستند، اگر بخواهم از تنزیل اسم مفعول بسازم چه میشود، مُنَزَّل. اسم فاعل اش منزل است. پس تنزیل در اینجا به معنای منزل است کتاب مُنَزَّل من الرحمن الرحیم. اگر از بین همه صفات که در اینجا دو صفت رحمان و رحیم را آورده است. اولی رحمت عامه است؛ رحمان صفت عام و اسم خاص است. رحیم صفت خاص و اسم عام است. بخاطر همین است که می گویند اسم بچه هایتان را رحمان نگذارید بگذارید عبد الرحمن. نه که حرام شرعی باشد یک جور ادب و تواضع و توصیه است. رحمان صفت عامه است که هم شامل مومن می شود و هم کافر. خداوند روزی رسان است و رحمتش را شامل همه گروه ها و مخلوقات می کند. دومی که رحمت خاصه است فقط شامل حال مومنین است. محل بروز صفت رحمان دنیا است و محل بروز صفت رحیم آخرت است.

پس می خواهیم یک گزاره بنویسیم. بگوییم : قرآن این کتاب منزل هم باعث صلاح اخروی ماست با توجه به صفت رحیم و هم باعث صلاح دنیوی ماست با توجه به صفت رحمان.

رحیم صفت خاص است که شامل حال مومنین در آخرت است. پس آنچه ما با آن مواجه هستیم بروز صفت رحمان هست. اگر هم مومن حالش خوب است به رزقش می رسد و نتیجه تلاشش را می بیند، پس این صفت رحمانیت خدا است که در عالم گسترده شده است. پس یک قرآنی یک کتاب منزلی خداوند برای ما فرستاده که مایه صلاح دنیوی و اخروی ما هست.

اتفاقاً در ترجمه المیزان منزل آورده است که مربوط به باب افعال است، تشدید نگذاشته است ولی هر دو معنی یکی است یعنی باب افعال و باب تفعیل نزدیکی معنایی زیادی به هم دارند.

پس گفتیم همان اول کار مثل سوره غافر تکلیف ما را مشخص می کند. ما دو تا جهت داریم؛ یکی جهت دنیایی، که اگر کافران رفت و آمد شان خوب است، وضع شان خوب است، قدرت و قوت دارند و مال منال شان خوب است بخاطر صفت رحمانیت خدا است. سوره غافر جور دیگری داشت این دو گروه را بررسی می کرد. اینجا دو تا گروه را دارد اینطور مقابل هم قرار می دهد. یک عده گروه مومنین تنها گروهی هستند که در آخرت حالشان خیلی خوب است. که صفت رحیمیت خدا می شود.

کِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ فُرْأَانًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳) این جمله خبر بعد از آن خبر قبلی است. خبر قبلی تنزیل من الرحمن الرحیم بود. کتاب اولی که مبتدای محذوف بود، تنزیل من الرحمن الرحیم خبرش بود. دومی خبر بعد از آن خبر است یعنی آیه سه خبر بعد از خبر است. فَصَّلَتْ فعل مجهول است از تفصیل می آید. فَصَّلَ يَفْصَلُ تفصیل. فَصَّلَتْ فعلش مجهول است بر وزن فَعَّلَتْ.

کتابی که آیاتش تفصیل شده است. وقتی می گوییم مجهول است یعنی اینجا حرف از فاعل نیامده و همه می دانند فاعلش کیست اصلاً نیازی به گفتن نیست. فصلت مقابل احکام است. تفصیل مقابل احکام است. در مباحث تدبری به این زیاد می پردازیم. بحث احکام و تفصیل. احکام نزدیکی معنایی با اجمال دارد. یعنی کوتاه گویی، مختصر گویی. خود احکام هم محکم گویی. اصلاً حَكَمَ یعنی یک حصار و چهارچوبی که منع در خود دارد؛ منع از ورود فساد یعنی یک چهاردیواری محکم داریم که در آن هیچی نفوذ نمی کند. به این حَكَمَ می گوییم؛ درش منع دارد. وقتی میگوییم یک کسی کارش محکم است یعنی در کار او هیچ نفوذ و سستی و قشلی وجود ندارد. وقتی می گوییم طرف حکیم است یعنی تمامی کارهایش محکم است، کارهایش حکمت کار است. اساس و هدفش حکمت است. و علی الاطلاقش برای خداست یعنی این مفهوم را مطلق برای خدا باید در نظر بگیریم.

وقتی می گوییم این احکام تفصیل شده است یعنی اینکه گویی خدا تمام اجزای قرآن را با یک چوبی حلاجی کرده است، هی باز کرده است، باز کرده است. از هم متمایز شده و جدا شده اند، آنقدر نازل شده که در سطح فهم شنونده قرار گرفته است. که کسی که اسلوب های کلامی را بلد باشد بتواند معانی اش را بفهمد؛ کسی که اسلوب های کلامی را بلد باشد می تواند راحت معنی را بفهمد و روی اهداف و مقاصد اش تعقل داشته باشد. پس آیات قرآن اول محکم هستند یعنی یک چهارچوب محکم دارند بعد خدا این را باز می کند، تفصیل، جزء به جزء، بعضی به بعضی، تکه به تکه می کند. سوره به سوره آیه به آیه لفظ به لفظ، پایین می آورد. نازل نازل

نازل تا ما بفهمیم آن چیزی که در محکم بوده الان چه شده است؛ الان معنی اش چیست. مشابه این معنا این آیه 2 سوره هود است: **كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ** که ما گفتیم این آیه از نظر علامه جز آیات غرر کل قرآن هست. به آن اعتبار می توانیم این آیه سوره فصلت را هم جز آیات غرر سوره و کل قرآن در نظر بگیریم. یعنی هر چه یک آیه اینقدر محکم دارد از احکام و تفصیل حرف می زند بدانید غرر است. چون گفتیم ظرفی را به نام محکم تصور بکنید و وجود حکیم مطلق که این ظرف محکم را خلق کرده و تمامی معارف و معانی را در این ظرف محکم قرار داده است. حال برای اینکه مخاطب بفهمد که در این ظرف چه هست، دانه دانه از این ظرف بیرون می آورد و تفصیل می کند. یک جا توحید در اخلاق می شود، یک جا توحید در عبادت، یک جا توحید در عمل صالح. پس کل آن ظرف و کل آن محکم را علامه توحید می گوید. یعنی اگر همه آن 6236 آیه قرآن را همه را جمع کنیم، فشرده فشرده اش بکنم، محکم اش بکنم اسمش توحید میشود. اگر بازش بکنم میشود توحید در عمل صالح، در اخلاق، در عبادات، میشود آیات وعده و وعید، آیات مکی، مدنی، تمدن، جنگ و هر چیزی که تصور بکنید. یعنی همه اینها از درون آن توحید به دست می آید.

پس مشابه آیه 3 سوره فصلت که ما شاهد مثال آیه می گویم، آیه 2 سوره هود است و آیه 4 سوره زخرف: **وَإِنَّ فِي آيَاتِنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٍ (٤)** این محکمی که می گویم اسمش لوح محفوظ یا ام الكتاب هست. پس اگر من همه این مباحث را در یک ظرفی بریزم اسمش لوح محفوظ میشود، ام الكتاب. اگر از درون آن ظرف در بیاورم، تفصیل بکنم بنا به فهم مخاطب قسمت قسمت بکنم، تفصیل می شود. جزء جزء بخش بخش، معانی، مفاهیم، مقاصد تفصیل می شود.

قُرْآنًا عَرَبِيًّا نقش نحوی اش حال است، ذوالحالی که کتاب یا آیات می تواند باشد. یا این کتاب قرانا عربیا هست یا آیاتش فرقی می کند. لام لقوم یعلمون لام تعلیل هست یا اختصاص. ظاهرا اختصاص نظر محکم تری هست یعنی مخصوص قومی که می دانند. کلمه به کلمه این را باز می کنیم. یکی کتاب فصلت ایاته را گفتم که شاهد مثالش آیه دو سوره هود و آیه چهار سوره زخرف است. و قرانا عربیا که اینجا بحث جدید است که حال برای کتاب یا آیات است. این کتاب در حالیکه خواندنی به زبان عربی هست، لام را گفتیم یا تعلیل است یعنی علتش یا لام اختصاص است یعنی اختصاص به قومی که می دانند. خود یعلمون هم درش حرف هست؛ آیا این یعلمون مفعول دارد که مفعولش در تقدیرش است در دلش است؛ مثلا در تقدیرش بگویم یعلمون معانی. قومی که معانی این آیات را می دانند، شق اول: یعلمون مفعول دارد و مفعولش حذف شده و در تقدیرش است. یعلمون یا یعلمونه یا یعلمون معانی قرآن. پس این مال قوم عرب می شود. قومی که عرب زبان اند یا عربی می دانند، پس این کتاب در وهله اول به زبان عربی نازل شده در خور فهم شده برای قومی که عربی می دانند و معانی اش را خوب می فهمند. شق دوم: اصلا یعلمون مفعول ندارد، قومی که می دانند یعنی صاحب علم هستند. پس نیازی ندارد عربی را اینجا وارد تفسیر بکنیم. زبان عربی برای قومی که می دانند یعنی حتی کسی که زبانش عربی نیست فارسی، انگلیسی یا ترکی است کافی است برود با اسلوب عربی آشنا شود یا حتی ترجمه هم بخواند برایش قابل فهم است. پس یک بعد نزول هم اینطور است. حتی قرآن به ترجمه هم قابل انتقال معانی هست اما نه به آن شدت و قوت زبان عربی. یعنی اگر کسی زبان عربی بلد نبود و رفت سراغ ترجمه چینی قرآن، می تواند مقاصد و معانی را تا حدی بفهمد. جوری نیست که بسته بشود.

برویم سراغ شق اول؛ اگر بگویم این قرآن برای قوم عرب و قومی که معانی عربی را بلد هستند آیا انحصار قرآن برای جامعه حجاز عرب زبان نیست؟ اینجا دقیقا جا برای بهانه جویی عده زیادی باز می شود که می گویند قرآن برای ما نیست برای عرب هاست. آیا اینطور نیست؟ پس شما که ادعا می کنید قرآن جهانی است اینجا چه می توانید بگویید؟

این شبیه الان خیلی پررنگ تر و قوی تر در این سی و چهار سال اخیر مطرح شده است و نظریات خیلی زیاد و متاسفانه سردرگم کننده است؛ از جمله آقایانی مثل نصر حامد ابوزید که به قرآن نگاه تاریخی می کنند یا مثلا جناب سروشی که نظریاتی را دارد و می گوید قرآن مال قبیله و فرهنگ حجاز است و برای الان شاید پیام مناسب نداشته باشد. این شبهاتی است و ما باید بتوانیم به آن جواب بدهیم. علامه که اگر فرض بکنیم چهل پنجاه سال قبل این را جواب داده است، برای زمان خودش خیلی جواب کاملی است. می گویند که دعوت پیامبر مرحله به مرحله است. مرحله اول پیامبر در همان وهله اول گفتند که بیایید حج درست انجام بدهید. به این معنا که اعمال حج باید خالص باشد و برای خدای واحد باشد، شما اعمال حج را برای بت های داخل کعبه انجام می دهید. بیایید این بت ها را کنار بگذارید و برای خدای احد و واحد حج تان را به جا بیاورید که کاملا با انکار شدید الحن مشرکین مواجه می شود. مرحله دوم دعوت سری و پنهانی است که مدت سه سال است. مرحله سوم دعوت فامیلی است؛ و انذر عشیرتک الاقربین. مرحله چهارم دعوت قومی است یعنی قوم مثلا قریش را بعد

از این بابت که منظور از عربی بودن قرآن یعنی کامل و ثابت و بدون هیچگونه گنگی و ابهام است. به این نظر نگاه بکنیم بله یعنی زبان فطرت است. بدون هر گونه نارسایی و گنگی و قَلق است. این هم یک نگاه است. لزوماً نمی گویم حتماً تأیید بشود ولی نگاه فشننگی است. در مقابلش واژه عجم میشود. به زبان های غیرعربی یک ظلمی شده است از این بابت که هر که فارس زبان است را عجم گفته اند و گفتند اینها زبان نفهم هستند، حالتی نژاد پرستی و ناسیونالیستی نگاه کردند و گفتند هر کسی زبانش عرب است خیلی خوب و فصیح حرف میزند، هر کسی غیر آن است همه اش گنگ و نارساست. این یک رفتار نژاد پرستی و کاملاً غلط است. در حالیکه منظور از واژه شناسی که التحقیق هم به آن اشاره کرده اگر نگاه بکنیم، عرب یعنی واضح و رسا. چه بسا این واژه به زبانی مثل فارسی هم اتلاق بشود یعنی اگر من بیایم یک جمله رسا به زبان فارسی بگویم که مطابق فطرت و همه فهم باشد میگویم عرب است. و اگر حتی در زبان عربی، مثلاً توی اشعار جاهلیت یک جمله ای گنگ باشد بگویم عجم است. به هر چیزی که واضح و رسا است سوای بحث زبانی عرب می گویم. به هر چیزی که گنگ و نارساست عجم میگویم. سوای بحث زبان و قواعد و ادبیات زبانی. این یک نکته است. در بعضی الاعجمین که در قرآن است دو تا نگاه است، هم زبانی نگاه بکنیم یعنی انقدر آن منطقه بحران زده است، انقدر اوضاع فرهنگی و اخلاقی شان خراب است، انقدر هم متعصب هستند که اگر قرآن به زبان انگلیسی یا فارسی نازل میشد اینها می گفتند به ما ربطی ندارد، باید به زبان خودمان باشد. یک دلیلش این است. برای اینکه بهانه های اینها کم بشود. یا باید از لحاظ لغوی بررسی کنیم، بگویم اصلاً این زبان گنگ هاست به ما ربطی ندارد ما نمی فهمیم. یعنی باز هم دارد دو شقه میشود.

سؤال : در قرآن آیه ای وجود دارد به لسان عربی مبین؟ باز دو تا نگاه بهش داشته باشید، یا نگاه زبانی یا نگاه لغوی. اگر لغوی است یعنی کاملاً واضح و رساست، بلاغت دارد و مفهوم کاملاً منتقل میشود. اگر نگاه زبانی است یعنی اگر کسی هم یک زبان دیگر است میتواند با یاد گرفتن اسلوب های زبان عربی کاملاً مقاصد آن را درک کند. علامه به هر دو نگاه کرده است.

بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٤﴾ بشیر و نذیر هم اینجا باز حال بگیریم، یا برای کتاب یا آیات. هر دو برگشت معنایی اش یکی هست. وقتی میگوید فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون بیشترشان نمی شنوند این سمع قلبی است یعنی فواد کار نمیکند نه سمع عضوی. یک گزاره اینجا با بشیر و نذیر و سمع بنویسید.

وقتی سمع فعال باشد قادر به دریافت بشارت و انداز است.

بشارت و انداز را باید با گوش جان شنید.

فواد نقش مهمی در بشارت و انداز هست.

گوش جانیشان پذیرای بشارت و انداز نیست.

ما می توانیم در چارچوب آیه گزاره نویسی مختلف داشته باشیم.

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ فَأَعْمَلْنَا إِنَّا עَامِلُونَ ﴿٥﴾

و گفتند که قلب های من در اکنه ، اکنه ریشه اش کن ، کَنَنَ است، مضاعف است یعنی تشدید دارد. اصل معنای کن به معنای یک ظرف است که در آن چیزی نگه داری میشود. کِنان باز از این ریشه به معنای یک روپوش است که یک چیزی زیرش محفوظ است. جمع کنان میشود اکنه. پس اینجا **وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ** اکنه جمع کنان است، میگویند قلبهای ما در یک پوششی هست. یک جای دیگر در قرآن میگوید و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه . باز حرف از اعراض دارند میزنند، میگویند پیامبر ما دلهايمان، که اینجا باز کدام لایه فطرت است، فواد، چون از سمع حرف زده است. این دلهايمان در یک وضع و حالتی است که اصلاً توحید هالیش نیست، یک روپوشی روی آن قرار گرفته است. هیچ منفذی برای راه یافتن حق در آن وجود ندارد. **وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ** بیشتر تاکید میکنند ، گوشهای قلب ما فواد ما سنگین است کر است چیزی نمی شنویم، **وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ** انگار اعراض شان را وجه به وجه و لایه به لایه دارد بیان میکند. میگوید منظور از اینکه ما حرف تو را نمی فهمیم این است که هم دلهايمان پوشش است، هم گوش دلمان کر است و هم بین ما و تو ای پیامبر یک پرده و عنادی هست که ما نمی توانیم به سمت تو بیاییم. پس در هیچ یک از خواسته های تو جمع نمیشود یعنی تو نمی توانی از ما بخواهی که حرف تو را گوش بدهیم و توجه بکنیم قلبهايمان را برایش باز بکنیم. انگار که در واقع با این سه تا جمله پیامبر را به کلی مایوس کردند.

سؤال : نتیجه اعراض نشنیدن سمع است یا نشنیدن سمع نتیجه اعراض است؟ همه اینها لایه لایه است، ما اعراض اولیه داریم یعنی اصلا اول در را می بندیم تا هیچ چیز داخل نیاید. همدیگر را تشدید می کنند. با اعراض اولیه سمع اولیه دچار مشکل میشود. سمع اولیه دچار مشکل بشود اعراض ثانویه به وجود می آید مثل حالت هدایت و ضلالت اولیه و ثانویه است. یعنی مرحله به مرحله هی همدیگر را تشدید می کنند.

پیامبر را با این حرفهایشان مآیوس کردند. در واقع کار را یکسره کردند. **فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ** نتیجه ی همان حرفهای قبل است. تهدید هم تازه دارند می کنند انگار که این جمله می گوید هر کار دوست داری بکن ما هم هر کاری انجام میدهم. این تهدید درونش هست مثل همین جمله که بگرد تا بگردیم. اینکه هیچ راهی بین ما و تو پیامبر وجود ندارد که حرف همدیگر را بفهمیم. هیچ نقطه مشترکی نداریم، حالا هر تلاشی که می توانیم انجام می دهیم تا دعوت تو را باطل بکنیم. یعنی ما تمام هم و غم مان را می گذاریم تا دعوت تو اثر نکند. **فَاعْمَلْ** هر کاری دوست داری انجام بده، **إِنَّا عَامِلُونَ** ما هم هر کاری از دستمان بر بیاید انجام می دهیم. تو آنطرف ما اینطرف. یا مثلا بعضی از مفسرین می گویند تو بر دین خود ما بر دین خود که البته علامه می گوید که این خیلی رسا نیست. حالا پیامبر اینجا باید چه جوابی از قول خداوند بدهند.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاَسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ﴿٤﴾

پاسخ همان فاعمل اننا عاملون یا پاسخ همان سه جمله ی اعراضی شان است، به ایشان بگو من یک بشری مثل شما هستم، بین شما معاشرت و رفت و آمد و ارتزاق می کنم، حتی با شما سفره یکی میشوم، با شما حرف میرنم، از یک جنس دیگر نیستم. قالب بشری دارم، اینکه اینجور گفته بشری مثل شما هستم میخواهد کدام قسمت را نقض بکند، قسمتی که میگویند حجابی بین ما هست یا گوشمان سنگین است. میگوید وقتی من انسانی مثل شما هستم پس آن حجاب چه معنایی میتواند داشته باشم، من هم دادم مثل شما حرف میرنم از لفظ استفاده میکنم، کلام خودم را منعقد میکنم، به گوش شما میرسانم، پس چه حجابی بین من و شما می تواند باشد؟ همان سه جمله را با این انا بشر مثلکم دارد جواب می دهد. تنها تفاوتی که بین من و شما هست این است که به من وحی میشود. فقط به من وحی میشود **يُوحَىٰ إِلَيَّ** به من وحی میشود که **أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ** معبود شما اینجا الهکم آورده یعنی دارد آنها را دعوت به توحید میکند. نگفته اله من و اله شما. مستقیم گفته است الهکم واحد یعنی همان چیزی که شما فکر می کنید چند خدا دارید، یک خدا بیشتر ندارید و فقط هم همان خدا سزاوار پرستش است. **فَاَسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ** حالا که همچین خدای واحدی دارید به سمت خدا قیام کنید، قیام توحیدی. و شرکا را از خدا نفی کنید، نفی شرک، **وَاسْتَغْفِرُوهُ** و نسبت به گناهای که تا الان مرتکب شدید، شرک و همه اینها از خدا طلب غفران بکنید. **وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ** تهدید میکند. وای بر مشرکین، برای اینکه آنها آمدند برای خودشان شرکا قرار دادند، اینجا دارد از آن بشر میرسد به وحی و توحید و اقامه توحید و استغفار و در نهایت وقتی این مراحل را طی می کند میگوید وای بر مشرکینی که بعد از طی این مراحل هنوز بر شرک خودشان اصرار میورزند.

بعد مشرکین را در وهله اول تعریف میکند:

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٧﴾ دو تا صفت را از بین تمام صفات مشرکین بیرون می کشد، یکی اینکه زکات نمی دهند. که چون سوره مکی است مطلق زکات است، هیچگونه انفاق به فقرا و مساکین ندارند، پس علامه میگویند چون سوره مکی است زکات، زکات واجبی نیست، زکات کلی است یعنی هیچ انفاق و صدقه ای نسبت به مستمندان و فقرا اینها ندارند، البته چون این سوره هم جز سوره های اولیه است که همان اوایل بعثت نازل شده است. یک وصف دیگری که دارند این است که انکار معاد دارند. گفتیم که لازمه اعراض این است که هر سه تا را یعنی هم اصل اول توحید هم اصل دوم معاد و هم اصل سوم نبوت هر سه تا را انکار کنند. اینجا الان اشاره به انکار معاد دارد. از مشخصات شرک انکار معاد است. خب اینجا بین دو تا وصف مشرکین گزاره بدهید. یک جور تمرین جمله سازی است. بین لا یوتون الزکوه و هم بالآخره هم کافرون که دو تا صفت شرک است جمله بسازید. کسی که به آخرت ایمان ندارد به مال و دارایی خود وابسته است انفاق کردن برای او سخت است.

نپرداختن زکات موجب شرک و کفر است.

جالب است در روایت داریم برای از بین بردن نفاق، انفاق کنید.

ریشه ی انفاق نکردن کفر به آخرت و شرک به خداست.

برای ارتباط بیشتر حتما گزاره نویسی انجام دهید، یکخوردۀ سورۀ فصلت سنگین است. کلا حوامیم سنگین هستند. بحث عوالم را هم باز کردیم. ان شالله هفته آینده ادامه میدهیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم